



مؤسسه علم به رویان

تحلیل روانشناختی فیلم

زندگی زیباست (Life is Beautiful)



"به نام خدا"**تحلیل روانشناختی فیلم " life is beautiful " (زندگی زیباست)****دکتر محمدرضا عابدی***(استاد تمام مشاوره و رئیس دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه اصفهان)***تاریخ بخش در موسسه : ۹۶/۱۱/۹**

فیلم "زندگی زیباست" جایزه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان، اسکار بهترین موسیقی متن و همچنین اسکار بهترین بازیگر مرد (روبرتو بنینی) را در سال ۱۹۹۸ کسب کرد. این فیلم یک فیلم ایتالیایی است و فرهنگ ایتالیایی را با خود دارد. فیلم به دو قسمت کاملا متفاوت تقسیم می شود. قسمت اول آن، فیلمی کمدی و موضوعاتی معمول و عادی است و ماجرای عشقی فردی یهودی بنام گوئیدو که تازه به شهر آمده، در آن دنبال می شود. نیمه ی دوم فیلم به مسئله یهودی ستیزی در زمان جنگ جهانی دوم می پردازد. بازیگر نقش اصلی این فیلم یعنی روبرتو بنینی در نقش گوئیدو، کارگردان و نویسنده ی این فیلم نیز می باشد و خودش فردی سیاسی است و تجربه ی زندان را هم داشته است. این فیلم به نوعی نشانه ای از هولوکاست (آدم سوزی) جهانی است. با این حال خود بنینی بیان کرده که با وجود اینکه من آدمی سیاسی هستم اما نمی خواستم در این فیلم مسائل سیاسی را مطرح کنم.

در این فیلم مرد شوخ و سرزنده ای به نام "گوئیدو" را می بینیم که به همراه دوستش از روستا به شهر می آیند. در شهر با دختر نسبتا متمدنی بنام "دورا" آشنا می شود که نامزد پولداری دارد اما دختر او را دوست ندارد. گوئیدو عاشق این دختر می شود و آنقدر دلبری می کند تا جایی که با وجود شرایط نامناسب کاری و اقتصادی و داشتن تنها یک کتابفروشی ساده با این دختر ازدواج می کند و از او صاحب پسری به اسم "جاشوا" می شود و زندگی خوبی را کنار هم می گذارند. کم کم دوره جنگ جهانی دوم در اکثر کشورها از جمله ایتالیا آغاز می شود و موجی از ضد یهودیت پیش می آید و چون گوئیدو یهودی است باید به اردوگاههای آدم سوزی منتقل شود و با اینکه همسرش دورا که یک مسیحی است میتواند با آنها نرود اما خودش می خواهد برود و به همراه شوهر و پسر پنج ساله شان راهی این اردوگاههای مرگ می شوند، اما "دورا" در قسمتی جداگانه از این دو نفر در این اردوگاه حضور دارد. اصل داستان و در واقع جان فیلم زندگی زیباست از اینجا به بعد و مربوط به ماجراها و اتفاقات درون این اردوگاه است و گوئیدو برای اینکه پسر کوچکش وحشت نکند و متوجه واقعیت های ترسناک این اردوگاه نشود، تمام گف و گوها، اتفاقات و شکنجه های آنجا را برای او که همیشه هم عاشق تانک بوده بعنوان یک بازی توصیف می کند. در نهایت این پدر در حین فرار کشته می شود و پسر و همسرش نجات می یابند.

این فیلم علاوه بر ویژگی های هنری، بخاطر داستان و محتوای زیبایش هم جایزه گرفته است.

اما فیلم "زندگی زیباست" چه جلوه های تربیتی دارد؟

می توانیم بگوییم این فیلم یک فیلم کاملا تربیتی است و شخصیت تربیتی در آن خود "گوئیدو" است. اینکه یک زن معمولی به جایی می رسد که حاضر می شود اردوگاه مرگ و شکنجه گاه را انتخاب کند و همراه همسر و فرزندش برود، این حاصل چهار پنج سال زندگی با یک فرد مربی مثل گوئیدو است. دختری که در اوایل فیلم نشانه هایی از معمولی

بودن و حتی بهانه گیری و لوس بودن هایش را میتوان دید (مثلا صحنه ای که ناراحت است که: چرا نامزدم برام بستنی شکلاتی نمی خره؟). این فیلم نشان می دهد: "آدم ها قابل تغییرند؛ اما در یک بافت تربیتی". جالب اینکه این دختر از یک قصر بزرگ، بعد از ازدواج وارد خانه ای معمولی و نسبتا فقیرانه با یک کتابفروشی خیلی معمولی و ساده می شود و آنقدر در این خانه و در کنار این مرد شیفته می شود که حاضر است ایثار کند و همراه او با پای خودش به شکنجه گاه برود. همین مرد پسرش را هم تربیت می کند؛ آن هم در یک اردوگاه اجباری سخت و طاقت فرسا! اگرچه این فیلم متمرکز بر تربیت و فرزندپروری است اما در واقع نگاهی هم به همسر داری دارد. مگر این مرد (گوئیدو) چه داشته و چه کرده؟؟ چه ویژگی هایی داشته که توانسته همسر و فرزندش را تربیت کند؟؟

۱. اولین نکته ای که در این مرد می توان دید که یک ویژگی مهم برای یک مربی (تربیت کننده) هم می باشد؛ "سرزندگی" (vitality) است: که اگر در مقام همسر یا پدر و مادر سرزنده باشید این خودش یک بافت تربیتی است. و می بینیم گوئیدو این سرزندگی را حتی تا لحظه ی مرگش نیز اجرا کرد و حتی لحظه ای هم که می رفت پشت دیوار تا کشته شود، شوخی و سرزندگی را داشت. یا در صحنه ی اولی که با خانم (دورا) آشنا شد، سرزندگی اش خیلی مشخص بود. در این فیلم گوئیدو از دست همه ناراحت بود، اما هیچ کس مخصوصا پسرش این را نمی فهمید و او سرزندگی اش را از اول تا آخر حفظ کرد و در خانواده اش سرزندگی را از دست نمی داد. نکته ای که می توان از این مفهوم گرفت اینکه: من نمی توانم به همسر یا فرزندم بگویم تو باید خوب باشی، اما می توانم خودم سرزندگی ام را حفظ کنم و نشان دهم.

۲. دومین بافت یا زمینه ی تربیتی در این مرد، بخش "حضور" بود. مردی بود که حضور داشت (mindfull)؛ همیشه بود. حتی در اردوگاه یک لحظه را هم که گیر می آورد حضورش را به همسرش اعلام می کرد. حواسش خیلی جمع همسرش بود و برای اعلام حضور بدنبال فرصت بود؛ اعلام اینکه حواسم به شما هست. دلیل آرام شدن این زن بعد از ازدواج هم، همین حضور مداوم شوهرش بود. و این فیلم می گوید: اگر شما حواستان جمع باشد و حضور داشته باشید، همسر و فرزندتان بعد از مدتی آرام می شوند؛ و این فرصت طلبی برای اعلام حضور نسبت به همسر، باعث افزایش دلبستگی می شود.

۳. نکته ی مهم بعدی در شخصیت و رفتار "گوئیدو" نسبت به همسرش، "سوپرایز کردن" بود؛ اینکه بسیار زیبا تلاش می کرد همسرش را سوپرایز کند.

بنابراین اگرچه این فیلم در مورد روابط همسران نبود اما داشت سه ویژگی مهم و قشنگ را در مورد رابطه ی همسران به ما می گفت: "سرزندگی، حضور و سوپرایز کردن"؛ گوئیدو همیشه سرزنده بود، حضور داشت و سوپرایز می کرد. و می توان گفت: گوئیدو همسرش را تربیت کرد؛ توانست یک دختر لوس، نازپرورده، کمی غرغرو و حساس را عوض کند و حتی او را به فردی تاب آور و محکم تبدیل کند، و بخشی از تربیت و انتهای آن همین محکم شدن است. آدم های شل تربیت شده نیستند! و جالب اینکه این مرد بدون حرف و آموزش و با سه عمل زیبا همسرش را تربیت کرد. سه عمل موثر و تربیتی طبیعتا مداومت می خواهد. ما در قسمت دوم فیلم چند صحنه می بینیم که بطور جدی دارد تربیت را نشان می دهد.

۴. نکته ی بعدی مهم در این مرد که چهارمین عنصر تربیتی او بود، استفاده از زبان غیرمنطقی، غیرمستقیم و غیر جدی است. گوئیدو می دانست در نقش همسری، زبان دومی یعنی **زبان عشق** و در نقش پدری زبان سومی یعنی **زبان بازی** لازم است. زندگی و حتی مرگ را هم به زبان بازی نشان داد و هیچ جا بطور مستقیم و آموزشی با پسرش حرف نزد و به او دستور نداد؛ بلکه حتی در شرایط خاص و سخت که فرزندش درخواست هایی مثل خوردن کره و مربا در شرایط اردوگاه داشت، به او نمی گفت: **تو باید... یا تو نباید...؛ بلکه فقط با او بازی می کرد و با زبان بازی با او صحبت می کرد.**

۵. پنجمین نکته ی مهمی که این فیلم به ما می گوید، **"مراقبت از آسیب ها"** است. یکی از بارزترین صحنه های این موضوع را در سکانسی می بینیم که تازه به اردوگاه وارد شده بودند و یک فرد خشن و جدی آلمانی می خواست شرایط اردوگاه را توضیح دهد و بلند صدا زد: **کی آلمانی بلده؟! و گوئیدو که حواسش جمع بود (حضور داشت)، ترسید؛ چون می دانست الان زمان مراقبت است و شاید اتفاقی بیفتد و صحبتی شود که بچه اش آسیب ببیند و دیگر نمی توان او را جمع و جور کرد؛ بنابراین به موقع گفت که من آلمانی بدم و از صحبت های او ترجمه های الکی کرد تا پسرش آشفته نشود و آسیب نبیند.**

گاهی ما مراقب نیستیم و حواسمان نیست که فیلمی را بچه نباید ببیند، حرفی را بچه نباید بشنود، صحنه ای را بچه نباید نگاه کند و... درحالیکه در همین موقعیت هاست که فرزندمان آسیب می بیند و دیگر به این راحتی نمی توان اصلاحش کرد! بنابراین یکی از بحث های مهم در تربیت بحث **"مراقبت"** است؛ مراقبت از اینکه از بعضی آسیب ها باید جلوگیری کرد.

۶. زمینه ی بعدی که گوئیدو در این فیلم به دنبالش بود، **"شجاعت"** است. تربیت کردن بدون شجاعت غیرممکن است. منظور از شجاعت: انجام کارهایی است که برای آدم ترس آور است. منظور ما این نیست که مثلاً یک مادر از سوسک نترسد! ما می گوییم: **بترس اما ندو، جیغ نزن و شجاعت داشته باش.** و یا مثلاً یک پدر گاهی لازم است به یک نفر مودبانه و شجاعانه **"نه"** بگوید. در بسیاری از صحنه های این فیلم می بینیم که این پدر این شجاعت ها را داشت و کارهایی را انجام میداد که لازم و موثر بود اما ترس هم داشت و پسرش این شجاعت را مشاهده می کرد.

بنابراین گوئیدو سه زمینه مهم تربیتی یعنی **"حضور، مراقبت و شجاعت"** را بسیار زیاد، پیوسته و پشت سرهم نشان می داد.

۷. نکته ی مهم دیگر در این پدر را می توان در صحنه ای که پسرش در اردوگاه کنار بچه های آلمانی داشتند شیرینی می خوردند و قرار بود حرف نزند اما یک لحظه گفت: **خیلی ممنون!** و اگر آنها متوجه می شدند این بچه آلمانی نیست او را می کشتند. اینجا بود که پدر دست به **"خلاقیت"** زد؛ دیگر ویژگی مورد نیاز در مسیر تربیت.

در جای جای این فیلم **"خلاقیت"** را می توان دید. ما نمی توانیم همسر، مادر یا پدر باشیم اما خلاق نباشیم! همه ی آدم ها خلاقیت دارند اما بعضی ها از آن استفاده نمی کنند. خیلی وقت ها با **"خلاقیت"** می شود یک بحث بیهوده ی آزاردهنده را که بارها هم تکرار می شود را طور دیگری پیش برد. برخی والدین بچه هایشان را کلاس خلاقیت یا شجاعت

می فرستند؛ این بی معناست. وقتی بچه ای در بافت "خلاقیت" رشد کند، خلاق می شود و نیازی به کلاس و آموزش نیست.

۸. یک صحنه ی زیبای دیگر در این فیلم آنجایی بود که با بهانه گیری معمول پسرش و اینکه می خواست از اردوگاه برود، خیلی قشنگ برخورد کرد؛ ادای رفتن از اردوگاه را درآورد و گفت: باشه وسایل را جمع کنیم و بریم! کاری که پدر اینجا کرد و جواب هم داد یک پیشینه نیاز داشت (پیشینه ای شامل بافتهای مهم تربیتی مثل حضور، سرزندگی و...). در جای دیگری هم دیدیم زمانی که از قطار پیاده شدند، جاشوا (پسر) گفت: از قطار بدم می آید، گوئیدو (پدر) گفت: آره منم بدم میاد! ("همدلی") و بعد گفت: آره قطارش صندلی نداشت و... ("توضیح") و بچه با این همدلی و توضیح احساس کرد که "درک" می شود، و پدر که دید اینها کافی نیست کار دیگه ای هم کرد و آن التیام دادن بود؛ گفت: برگشتنی با اتوبوس برمی گردیم! ("التیام") و پسرش در پاسخ گفت: حالا خوب شد! (این یعنی آرامم کردی) و بچه پذیرفت و اعتماد کرد. پس آرام شدن و اعتماد کردن در روابط بویژه به مربی حاصل این چند کار است: همدلی، توضیح مبتنی بر درک (که طرف مقابل احساس نکند همدلی فقط یک ژست یا الکی است)، امید دادن و التیام بخشی. این چند عمل قالبی را از یک آدم درست می کند که این معنا را انتقال می دهد: می شود به او تکیه کرد. این پدر ضمن این کارها، توضیحات انگیزه ای هم می داد: که میریم اینکارارو می کنیم، بعد اینطوری میشه، خوشحال میشیم و...! بافت اصلی در "انگیزه دادن"، بافت "همراهی" است (یعنی با همراهی میشود ایجاد انگیزه کرد). در همراهی با انجام عملی که فرد مقابل می خواهد همراه می شویم؛ کاری که گوئیدو در صحنه ای که پسرش در اردوگاه شروع به بهانه گیری و خواستار رفتن شد، انجام داد. به این صورت همراهی کرد که گفت باشه بریم؛ لباسهایش را هم پوشید و بجای غرغر کردن، سخنان انگیزشی می گفت. و درسته شاید ظاهرا پدر در این صحنه شانس آورد که همراهی اش با درخواست بچه جواب داد و بچه نهایتا نگفت که بریم و خواست که بماند اما شاید پیام مهم این صحنه این بود که: "اگر شما اصول و بافت تربیتی را رعایت کنید و پیشینه ای از چنین ارتباطی با طرف داشته باشید، حتما جواب می گیرید. نکته ی جالب توجه اینکه جاشوا هم درست حرفش را می زد و جرات داشت نه اینکه فوران کند! و این بخاطر بافت درست تربیتی اش بود. بافت مثبتی که از اول تا آخر فیلم خیلی قوی و محکم می دیدیم.

۹. یک جنبه ی مثبت و زیبای دیگر در این فیلم که در همان قسمت اول فیلم مشاهده شد، آنجایی بود که جاشوا از پدرش پرسید: چرا در این مغازه نوشته اند ورود سگ ها و یهودی ها ممنوع؟! و گوئیدو خیلی قشنگ برخورد کرد و با اینکه یهودی بود شروع کرد به عادی سازی کردن و نگفت اینها دشمن اند و آدم های بدی هستند و... . در دل بچه کینه ایجاد نکرد و اشاره داشت به اینکه همه انسانند. در واقع تلاش این پدر برای **جلوگیری از منفی نگری اجتماعی افراطی** بسیار زیبا و شایسته بود. چند تا مثال زد تا بحث را رساند به عنکبوت و... خیلی قشنگ ذهن بچه را پروراند. اما پدر چطور این کار را کرد؟؟ با استفاده از "بُعد تاملی خرد". لازم به ذکر است که خرد سه بُعد دارد: ۱. بُعد شناختی ۲. بُعد تاملی ۳. بُعد عاطفی. اینکه باعث شویم افراد زمینه ها را نگاه کنند و بدانند هر چیزی و هر رفتاری را باید در بافت و زمینه ی خودش دید، این نوعی بکار بردن خرد تاملی است.

۱۰. این زمینه گرای و دیدن بافت و زمینه های افراد و امور باعث پدیده ای روانشناختی می شود که به آن "دیدگاه گیری" یا **perspective taking** گفته می شود. اینکه افراد بتوانند دنیا را از دیدگاه دیگری ببینند؛ یعنی بتوانند بجای صندلی دیگران بنشینند و از صندلی آنها دنیا را نگاه کنند. پدیده ی دیدگاه گیری آدم ها را **خردمند** می کند.

۱۱. در آخرین صحنه های فیلم آنجا که جاشوا (پسر) از داخل سوراخ آن صندوقی که در آن مخفی شده بود پدر را نگاه میکرد، وقتی پدر را شناسایی کردند و داشتند می بردند تا او را به قتل برسانند یک چشمک به پسرش زد و بچه هم داستان را گرفت. و این یعنی که ما باید در تربیت برای بچه هایمان "قصه" بگوییم و گاهی در تربیت لازم است فقط یک چشمک بزنیم. یا در همین صحنه می بینیم که پدر در همان لحظه ی قبل از مرگ چون می دانست پسرش دارد نگاهش می کند، به طرز بامزه ای شیرین کاری می کرد و رژه می رفت. این "شیرین کاری"ها در زندگی بچه ها و در تربیت شان لازم است؛ مخصوصا در خانه و از طرف پدر. حتی همین که گاهی یک پدر کارهای بامزه ای مثل پوشیدن یک لباس زنانه در خانه انجام دهد و باعث خنده و شوخی شود، تاثیرات تربیتی مهمی بدنبال دارد که در این فیلم چند نمونه از این شیرین کاری ها را از طرف گوئیدو دیدیم.

اسم این فیلم (زندگی زیباست) از یک کتاب داستان می آید: "آخرین وسوسه ی مسیح" که به اندازه ی عمر حضرت عیسی یعنی ۳۳ فصل دارد. که در آن گفته می شود در لحظه ای که حضرت مسیح به صلیب آویخته شد و حتی در لحظه ی مرگ هم وسوسه شد و شیطان به او گفت: /این همه زحمت کشیدی، تلاش کردی حاصلش این شد؟! اینکه تو را به صلیب بکشند؟! چه فایده ای داشت؟! اینهمه تلاش به چه درد خورد؟! بی نتیجه! (مثل وسوسه هایی که گاهاً در زندگی سراغ خود ما هم می آید که اینهمه زحمت، رنج، کار، بچه... آخرش که چی؟!؟) اما حضرت مسیح در همان حال بر این وسوسه غلبه کرد و گفت: زندگی من سه بخش داشت: ۱. عرفان: تنهایی و نزدیکی من به خدا ۲. عشق: رفتن سراغ مردم و تجربه کردن عشق ۳. مرگ: الان که در حال مردنم خداگونه می میرم. و زندگی همین است.

در این فیلم هم "مرگ" خیلی جذاب آمده و لحظه ای که گوئیدو دارد می میرد برای مرگ هم هنوز آن سرزندگی و شادی را دارد. خود بنینی گفته که: در این صحنه می خواستم بگویم زندگی بازیست و مرگ هم جزئی از این بازیست و اینقدر مرگ را جدی نگیرید و از آن نترسید!

بنظر من اسم این فیلم را می توان "اشتیاق" یا **engagement** گذاشت. اشتیاق لایه هایی دارد که شامل: انرژی، جذب، تداوم و تلاش است و در این فیلم هر سه اینها وجود دارد.

و اما خلاصه و جمع بندی نهایی از این فیلم زیبا:

- این فیلم چند زمینه ی تربیتی مهم را نشان می دهد که به آنها پرداختیم. مثل:
 ۱. سرزندگی ۲. حضور و حواس جمعی زیاد ۳. مراقبت ۴. شجاعت ۵. خلاقیت ۶. همدلی ۷. درک ۸. امید ۹. همراهی ۱۰. ایجاد انگیزه ۱۱. دیدگاه گیری ۱۲. استفاده از ابزارهای مختلف تربیتی مثل بازی، قصه، شیرین کاری و...
- تربیت کار خیلی دشواری است اما "تربیت" می تواند آدم ها را محکم کند و تغییر دهد.

- در زندگی، "معماباز بودن" خوب نیست؛ چرا که وقتی ما خیلی منطقی و معما باز باشیم، نمی توانیم به زندگی اشتیاق داشته باشیم. (مثل دکتری که در فیلم بخاطر اینکه معما باز بود زندگی نمی کرد و حضور نداشت. حتی در جایی بخاطر درگیر بودن با معما غذایی را هم نخورد! و برخی از ما گاهی در معماها خیلی گیر می افتیم مثلاً گاهی معمای ما برد پرسپولیس یا استقلال می شود. این معماها ما را به حاشیه های زندگی می برد؛ مثل شخصیت های حاشیه ای این فیلم که بدنبال حاشیه های زندگی بودند و اصل زندگی را رها کرده بودند) مانند دکتر معما باز یا عموی گوئیدو در این فیلم). و پیام مهمی که داشت این بود که: گاهی آدم ها تحصیلاتشان هم که زیاد می شود، ممکن است اصل زندگیشان رها شود (مثل دکتر در فیلم).

جمله ی آخر اینکه این فیلم از آن دسته فیلم هایی است که میتوان آن را چندین و چند مرتبه دید و هر بار از آن مفاهیم مختلفی را کشف کرد.

تهیه کننده: راشین رجایی

(دکتری تخصصی مشاوره، دبیر دپارتمان روانشناسی و مشاوره مؤسسه علمی پژوهشی به رویان)

